



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السابع: الحلال المختلط بالحرام ...

تاریخ: ۱۳ دی ۱۳۹۶

موضوع جزئی: مسأله بیست و هشتم - اقوال

مصادف با: ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۴۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### مسأله بیست و هشتم

«لو علم أن مقدار الحرام أزيد من الخمس و لم يعلم مقداره فالظاهر كفاية إخراج الخمس في تحليل المال و تطهيره». می فرماید: اگر مقدار حرام فقط در این اندازه معلوم باشد که بیشتر از خمس است، اما دقیقاً معلوم نیست که چقدر است؛ این جا ظاهر این است که اخراج خمس برای تحلیل و پاک شدن مال، کافی است؛ خمس در این جا در حلیت و تطهیر مال کفایت می کند.

«إلا أن الأحوط مع إخراج الخمس المصالحة عن الحرام مع الحاكم الشرعی بما يرتفع به اليقین بالاشتغال و إجراء حکم مجهول المالك علیه». با اینکه اخراج خمس کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که علاوه بر اخراج خمس، با حاکم شرع مصالحه کند؛ به نحوی که یقین به اشتغال مرتفع شود و حکم مجهول المالك بر آن بار می شود. با مقدار زائد بر خمس که با حاکم شرع مصالحه می کند، معامله مجهول المالك می شود. یعنی همان طور که مجهول المالك صدقه داده می شد، این مقدار هم باید صدقه داده شود.

«و أحوط منه تسليم المقدار المتیقن الی الحاكم و المصالحة معه فی المشکوک فیہ». احوط از مصالحه با حاکم شرع، این است که آن مقداری که یقین دارد متعلق به غیر است را به حاکم دهد و در مقدار مشکوک مصالحه کند. یعنی کأن ایشان دو احتیاط مستحب کرده اند؛ احوط این است که مقدار یقینی را به حاکم دهد و نسبت به مقدار مشکوک مصالحه کند. یک پله پایین تر، کلاً با حاکم شرع مصالحه کند. آن چیزی که به عنوان یک حکم الزامی در این جا باید انجام دهد، اخراج الخمس است.

پس ایشان سه مرحله در این جا بیان کردند؛ آن چیزی که به آن فتوا داده اند این است که در جایی که مقدار حرام تفصیلاً معلوم نیست اما اجمالاً می داند از یک پنجم بیشتر است. این جا امام (ره) فرمودند همان خمس را بدهد کافی است. ولی احتیاط، این است که با حاکم مصالحه کند. باز احتیاط بیشتر این است که مقدار متیقن یعنی آن مقداری که یقین دارد متعلق به غیر است، مثلاً مطمئن است که دو پنجم این مال برای غیر است، آن را بدهد و نسبت به مقدار مشکوک، مثلاً مازاد بر دو پنجم تا نصف، با حاکم مصالحه کند.

امام (ره) در آخر در مورد مصرف آن می فرماید: «و یحتاط الحاكم بتطبيقه علی المصرفین». حاکم هم در مصرف احتیاط کند. یعنی مصرف خمس را در همان مسیر خودش قرار دهد؛ مثلاً خمس و یک پنجم را به مصرف ارباب خمس برساند و مازاد بر یک پنجم که آن شخص با حاکم مصالحه کرده یا مقدار متیقن، هر چه که هست را در مصرف خودش که یا مجهول

المالک است و آن را صدقه می‌دهد یا اگر کسی معتقد است که این در اختیار امام است و امام هرگونه که صلاح می‌داند مصرف می‌کند.

طبق این عبارت موضوع مسأله ۲۸ عدم علم تفصیلی به مقدار حرام و علم اجمالی بگونه ازید من الخمس است. همان طور که گفته شد، امام(ره) بفرماید اگر کسی یقین دارد که مقدار مال غیر که با مال خودش مخلوط شده، بیش از مقدار خمس است، به طور کلی اگر به عنوان مال حلال مخلوط به حرام خمس دهد، مال او پاک می‌شود. این مسأله باید مورد بررسی قرار گیرد و ببینیم آنچه که امام در متن تحریر فرموده، درست است؟ چه کسانی این نظر را دارند؟ نظر مخالف کدام است؟ این موارد باید بررسی شود.

#### نظر مرحوم سید

در این جا یک فرض دیگر هم می‌توان تصویر کرد؛ آن جایی که «عَلِمَ أَنَّ مَقْدَارَ الْحَرَامِ أَنْقَصَ مِنْ مَقْدَارِ الْخَمْسِ وَ لَمْ يَعْلَمْ مَقْدَارَهُ». فرض دیگری که این جا قابل تصویر است، این است که مقدار حرام کمتر از خمس باشد؛ یعنی اجمالاً یقین دارد که مقداری از مال غیر با مال او مخلوط شده و یقین دارد آن مقدار کمتر از یک پنجم است؛ پس اجمالاً یقین دارد که کمتر از خمس است ولی تفصیلاً مقدار را نمی‌داند. این جا چه باید کرد؟

مرحوم سید این مطلب را با توجه به هر دو فرض [از خمس]، در مسأله ۲۹ عروه بیان کرده‌اند. عبارت مرحوم سید این چنین است: «لا فرق فی کفایة إخراج الخمس فی حلیة البقیة فی صورة الجهل بالمقدار و المالک». ایشان قبل از این عبارت فرموده: خمس در مال حلال مخلوط به حرام واجب است. در این جا می‌فرماید در اینکه اخراج خمس کافی است و موجب حلیت بقیه مال می‌شود فرقی نیست بین دو صورت؛ (البته به شرط جهل به مقدار و جهل به مالک، چون اساساً ثبوت خمس مشروط به آن دو شرط است). «[لا فرق] بین أن يعلم إجمالاً زیادة مقدار الحرام أو نقیصته عن الخمس و بین صورة عدم العلم و لو إجمالاً»؛ بین اینکه اصلاً مقدار را نداند لا اجمالاً و لا تفصیلاً و بین اینکه تفصیلاً نداند اما اجمالاً بداند که مقدار مال حرام بیشتر از خمس است یا کمتر از خمس.

پس مرحوم سید در این جا متعرض هر دو فرض شده؛ یعنی هم فرض علم اجمالی «بكون الحرام ازید من الخمس» و هم علم اجمالی «بكون الحرام أنقص من الخمس». ایشان در ادامه می‌فرماید: «ففی صورة العلم الإجمالی بزیادته عن الخمس ایضاً یکفی إخراج الخمس فإنه مطهر للمال تعبداً»؛ در صورت علم اجمالی به زیاده حرام از خمس، اخراج خمس کافی است؛ چون این مقدار تعبداً مطهر مال است. در روایات آمده که در حلال مخلوط به حرام اگر خمس دهید، مال شما پاک است. چون این تعبدی است، کاری نداریم به اینکه این مقدار ازید است یا أنقص.

«و إن كان الأحوط مع إخراج الخمس المصالحة مع الحاكم الشرعی ایضاً». اگرچه احوط آن است که با حاکم شرع هم مصالحه کند؛ یعنی علاوه بر اخراج خمس، مصالحه با حاکم شرع کند. «بما یرتفع به یقین الشغل و إجراء حکم مجهول المالک علیه و کذا فی صورة العلم الإجمالی بگونه أنقص من الخمس». در جایی که علم اجمالی دارد مقدار حرام کمتر از یک پنجم است کذا؛ یعنی «یکفی إخراج الخمس».

«و أحوط من ذلك المصالحة معه بعد إخراج الخمس بما يحصل معه اليقين بعدم الزيادة». احوط آن است که بعد از اخراج خمس، با حاکم شرع مصالحه کند به آن مقداری که یقین پیدا کند به بری شدن از این مقداری که ممکن است ذمه او مشغول شده باشد.

پس نظر امام و مرحوم سید تقریباً یکسان است. تنها فرقی که این جا بین عبارت تحریر و عبارت عروه وجود دارد، این است که مرحوم سید متعرض فرض علم اجمالی «بكون الحرام أنقص من الخمس» شده‌اند؛ اما در عبارت تحریر فقط به فرض علم اجمالی «بكون الحرام أزيد من الخمس» اشاره شده است.

ما با توجه به اینکه مسأله دو فرض دارد، یک بحث کلی در این رابطه خواهیم داشت. قبل از اینکه وارد این بحث شویم، شما را توجه می‌دهم به بحثی که سابقاً داشتیم. چون این بحث مبتنی بر آن بحث گذشته است.

#### **ابتناء این مسئله بر اشتراط خمس به جهل به مقدار**

در گذشته بحثی در مورد شرطیت جهل به مقدار در ثبوت خمس داشتیم؛ همان طور که در مورد اشتراط خمس به جهل به مالک بحث شد. گفته شد در مورد اینکه خمس در صورتی واجب می‌شود که مالک مجهول باشد، اختلافی نیست و همه این را پذیرفته‌اند که یکی از شرایط خمس در مال حلال مخلوط به حرام، این است که مالک آن مال معلوم نباشد. شرط دوم [یعنی جهل به مقدار] محل بحث بود. در آن جا عرض شد سه قول در مسأله وجود دارد:

برخی معتقدند به طور کلی خمس در مال حلال مخلوط به حرام، مشروط به یک شرط است و آن هم جهل به مالک است و اساساً جهل به مقدار شرط نیست. این نظر صاحب حدائق بود؛ ایشان معتقد است همین که با یک مال مخلوط به حرام مواجه شویم و مالک آن مال را نشناسیم، خمس واجب می‌شود و بقیه مال با اخراج خمس پاک می‌شود، حتی اگر علم تفصیلی به مقدار حرام هم داشته باشیم. ایشان در این نظر تنها بودند. اگر شما یقین دارید [علم تفصیلی دارید] که دو سوم مال شما حرام است، ولی مالک این مال را نمی‌شناسید، به نظر ایشان اگر خمس مال را بدهید، کل مال پاک می‌شود.

این نظر تفصیلاً مورد بحث قرار گرفت و در نهایت پذیرفته نشد. چند اشکال جدی به این نظریه وارد شد.

قول دوم این بود که عدم علم تفصیلی شرط است؛ یعنی به شرطی خمس در مال حلال مخلوط به حرام ثابت می‌شود که علم تفصیلی به مقدار حرام نداشته باشیم؛ اما علم اجمالی مشکلی ایجاد نمی‌کند. این نظر مرحوم سید در عروه بود. ایشان از کسانی است که معتقد است همین قدر که علم تفصیلی به مقدار حرام نداشته باشیم، خمس ثابت می‌شود. ولو اجمالاً بدانیم بیشتر یا کمتر از یک پنجم است. لذا ایشان در این مسأله می‌فرماید اگر اجمالاً بداند که مقدار حرام ازیید یا آنقص از خمس است، در هر صورت یکفی اخراج الخمس. چون ایشان به طور کلی در مال حلال مخلوط به حرام، شرط ثبوت خمس را عدم علم تفصیلی می‌داند. به نظر ایشان علم اجمالی مشکلی در برابر خمس ایجاد نمی‌کند.

قول سوم، اشتراط جهل مطلق بود. طبق قول سوم آن چه که باعث ثبوت خمس در مال حلال مخلوط به حرام می‌شود و موجب تطهیر و حلیت بقیه مال می‌شود، این است که ما اصلاً نسبت به مقدار حرام چیزی ندانیم؛ نه علم تفصیلی داشته باشیم و نه علم اجمالی. اگر علم اجمالی داشتیم، [مثل موضوع بحث] مثلاً علم اجمالی داریم به اینکه مقدار حرام بیشتر از

یک پنجم است اما تفصیلاً نمی‌دانیم، این‌جا خمس ثابت نیست. یا علم اجمالی داریم به اینکه مقدار حرام کمتر از مقدار خمس (یک پنجم) است باز در این‌جا خمس ثابت نیست.

کسانی که در آن مسأله قائل به شرطیت جهل مطلق [یعنی عدم العلم تفصیلاً و عدم العلم اجمالاً] بودند، معتقدند، قهراً در این‌جا باید بگویند خمس واجب نیست.

امام (ره) یک عبارتی در آن‌جا داشتند؛ با اینکه ایشان در آن‌جا ذیل عبارت سید حاشیه‌ای نداشت، این‌جا هم به گونه‌ای که فرموده که ظاهر این است که باید آن‌جا هم قائل به قول دوم باشد. اما همان زمان یک عبارتی را از امام ذکر کردیم و از عبارت امام استظهار کردیم و احتمال دادیم که امام (ره) میل به قول سوم داشته باشند. این را بعداً بررسی خواهیم کرد.

به هر حال آن‌چه که الان روی آن تأکید داریم، این است که حکم مسأله ۲۸ مبتنی بر نظری است که در بحث اشتراط خمس به جهل به مقدار، اختیار می‌شود. یعنی آن‌جا هر مبنایی اختیار کنیم، اثر آن در این‌جا آشکار می‌شود. اینکه ما در این مسأله چه نظری داشته باشیم، آیا قائل به کفایت اخراج خمس شویم یا عدم کفایت اخراج خمس یا اینکه در مسأله قائل به تفصیل شویم، این تابع این است که ما جهل مطلق به مقدار را شرط ثبوت خمس بدانیم یا عدم علم تفصیلی به مقدار را شرط ثبوت خمس بدانیم یا نظر دیگری داشته باشیم. این تنبه و توجه لازم است که مبنا و ریشه این بحث به کجا برمی‌گردد.

«و کیف كان فالاقوال في المسألة ثلاثة بل اربعة». در این مسأله سه قول یا چهار قول وجود دارد.

#### قول اول (امام (ره))

«كفاية اخراج الخمس في حلية البقية». اینکه اخراج خمس در حلیت بقیه مال کافی است؛ هر چند علم اجمالی به زیاده حرام از مقدار خمس داشته باشد یا علم اجمالی به تقیصه حرام از مقدار خمس داشته باشد. مهم این است که تفصیلاً نداند؛ این که اجمالاً بداند مقدار حرام بیش از خمس است یا اجمالاً بداند مقدار حرام کمتر از خمس است، این تأثیری ندارد و موجب تغییر حکم نمی‌شود. حکم همان است که گفته شد: «يجب اخراج الخمس».

امام (ره) معتقد به این نظر است [علی الظاهر]. صاحب عروه هم به هر دو فرض مسأله تصریح کرده است.

#### قول دوم (محقق خویی)

اینکه مقدار حرام معلوم، صرف در مصرف مجهول المالک شود و در جایی که علم به تقیصه است، اگر آن مقداری که معلوم است خارج شود، کافی است؛ یعنی عدم وجوب الخمس. هو مختار المحقق الخویی<sup>۱</sup>.

#### قول سوم (بعضی الاعلام)

قول سوم تفصیل در مسأله است<sup>۲</sup>. تفصیل بین علم به تقیصه اجمالاً و بین علم به زیاده اجمالاً. می‌گوید اگر اجمالاً می‌داند مقدار حرام کمتر از خمس است، «يمكن الاقتصار على دفعها»؛ همان مقدار را بدهد و لازم نیست خمس دهد. اگر اجمالاً می‌داند مقدار حرام بیش از مقدار خمس است، بر او لازم است که آن مقدار یقینی زیاده را یا به امام دهد یا به جای یک خمس، دو خمس بدهد. یا خمس را بدهد و آن مقدار زائد متیقن را صدقه دهد.

<sup>۱</sup>. مستند العروة، کتاب الخمس، ج ۲۵، ۱۴۹.

<sup>۲</sup>. کتاب الخمس، شاهرودی، ج ۱، ص ۲۳.

پس قول سوم، تفصیل بین صورت علم اجمالی به زیاده و علم اجمالی به نقیصه است.

#### قول چهارم

قول چهارم که می‌تواند قول مستقل باشد، که البته در ضمن یکی از احتمالات قول سوم به آن اشاره شد، «التخمیس و التصدق بالزائد»؛ اگر مقدار معلوم بیشتر از مقدار خمس باشد، یک پنجم بدهد و آن مقدار زائد [که نسبت به آن یقین دارد] را هم صدقه دهد.

علی‌ای حال این اقوالی است که در مسأله وجود دارد. ما باید این اقوال و ادله آن‌ها را بررسی کنیم تا ببینیم حق در مسأله چیست.

#### اثر استغناء بالله

امام امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَنْ اسْتَعْنَى بِاللَّهِ افْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>. کسی که استغنا بالله پیدا کند، مردم به او محتاج و نیازمند می‌شوند.

یکی از مهم‌ترین خصلت‌های اخلاقی که ریشه بسیاری از فضیلت‌هاست، همین غنای نفس است. انسان هم باید غنا داشته باشد و هم فقیر باشد. اگر احساس غنا داشته باشد و به هیچ کس و هیچ چیز خودش را محتاج نبیند، سرکش می‌شود؛ ادعای خدایی می‌کند؛ بر او توهم عارض می‌شود که برای خودش کسی هست و قدرت دارد. اما اگر این دو حالت را با هم داشته باشد، غنا را با خدا جستجو کند «مَنْ اسْتَعْنَى بِاللَّهِ»؛ یعنی غنا را با خدا و مع الله جستجو کند؛ در عین نیاز به خدا، بی‌نیازی را در اتکا به او جستجو کند، یک قدرت و توانی پیدا می‌کند که مردم نیاز به او پیدا می‌کنند. اینکه مردم نیاز پیدا می‌کنند، معنایش این نیست که کسی بخواهد آقایی و سروری بر مردم کند و یک کاری کند که مردم را به خودش محتاج کند؛ منظور این نیست که سروری و آقایی بر مردم داشته باشد و همه را وابسته به خودش و عبد و نوکر خودش بداند.

اینکه مردم به او نیاز پیدا می‌کنند بدین معناست که کسی که استغنا بالله پیدا کند، ولیّ خدا می‌شود و ولیّ خدا کسی است که مردم به او نیاز دارند. مردم به انسان‌هایی که غنای خود را در پرتو نور الهی جستجو کرده‌اند، از هر جهت نیازمندند. هر موجود غنی‌تر، قهراً نسبت به مادون خودش از حیث غنا و فقر، در یک رتبه بالاتری است. اگر کسی به خدا استغنا و طلب بی‌نیازی کند، وجود او یک وجودی می‌شود که باید به دیگران هم فیض برساند. خود به خود آن وجودی که از نظر نیازها ضعیف‌تر است، به وجود غنی‌تر نیازمند است. این یک قاعده است؛ نیازمند، محتاج بی‌نیاز است.

هر چه درجه بی‌نیازی در یک موجودی بیشتر باشد، قهراً احتیاج موجودات نیازمند به او بیشتر می‌شود. تصور کنید که یک انسانی با خدا و در پرتو خداوند، (نه اینکه بی‌نیاز مطلق شده باشد بلکه درجه نیاز و نوع نیاز او فرق می‌کند)؛ قهراً دیگران به او احتیاج دارند. بنابراین اگر می‌خواهیم خودمان به دیگران نیازمند نباشیم، اگر می‌خواهیم نه برای آقایی و سروری بلکه برای اینکه دیگران را کمک کنیم و دست آن‌ها را بگیریم و این نقش را در عالم ایفا کنیم و برای دیگران راهنما و نور و دال باشیم، راه آن «استغناء بالله» است.

<sup>۱</sup>. کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۳۷.

اگر انسان حسابش را با خدا صاف کند، اگر رابطه انسان با خدا اصلاح شود، روایت داریم که اگر کسی نسبت و رابطه خودش را با خدا اصلاح کند، خداوند رابطه او را با مردم اصلاح می‌کند. امیدوارم خداوند این توفیق را به ما عنایت فرماید.

«الحمد لله رب العالمین»